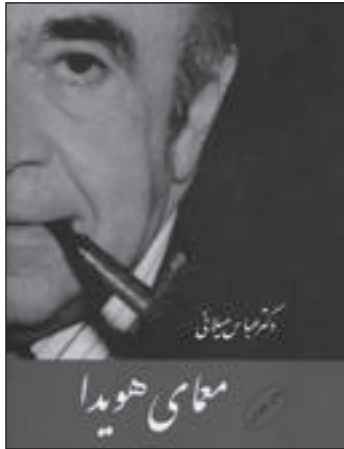




معمای میلانی

«نقدی بر مبانی تاریخ‌نگاری و گزاره‌های تاریخی ادعایی
عباس میلانی در کتاب معمای هویدا»

سهراب مقدمی شهیدانی

چکیده

بعد از پیروزی انقلاب، روایت‌های مختلفی از تاریخ انقلاب نوشته شده است؛ از مبارزین مسلمان تا لیبرال‌ها و مارکسیست‌ها و سایرین شروع به نوشتن کتاب‌های تاریخ پیرامون انقلاب کردند. نوشتن این کتاب‌ها محدود به داخل ایران نیست و افرادی که بعد از پیروزی انقلاب به اروپا و آمریکا فراری شدند نیز بخشی از کتاب‌های پیرامون انقلاب را به نگارش درآورده‌اند. از جمله کتاب‌هایی که در آمریکا نوشته شد - ولی برخلاف سایر کتبی که در آنجا نوشته شده - مورد توجه خوانندگان قرار گرفت و در داخل ایران به چاپ‌های متعددی رسید. معمای هویدا نوشته عباس میلانی است. اکنون مدت ۱۲ سال از آغاز انتشار این کتاب در ایران می‌گذرد ولی هنوز شبهاتی که مطالب این کتاب ایجاد کرده در جامعه رایج است.

معمای هویدا روایت یک چپ‌امریکایی از یکی از سرمداران رژیم شاه است که در صدد است تا به هر طریقی به توجیه، تلهیر و حتی قهرمان‌سازی از چهره هویدا بپردازد. تأکید معمای هویدا بر قسمت پایانی زندگی هویدا یعنی زمان کوتاهی است که در زندان



جمهوری اسلامی تا زمان کشته شدنش بوده است.

میلانی راستی‌هایی را با ناراستی‌هایی در هم آمیخته است و برای توجیه و تأویل فعالیت‌های هویدا تلاش بسیاری کرده است. قلم ادبی و رمان‌گونه‌اش نیز در تدلیسی که کرده است یاری‌گرش بوده است. نقد کتاب *معمای هویدا* مانند نقد کتاب *شاه* که اثر دیگر میلانی است ضروری است؛ چرا که باید مباحثی را که نویسنده در هم خلط کرده و ناراستی‌هایی که با راستی‌ها در هم آمیخته را از هم جدا کرد و مطالب علمی و مستند باید افشاگر مطالب بدون پشتوانه و ادعاهای بدون دلیل باشد.

کلیدواژه‌ها: عباس میلانی، *معمای هویدا*، نقد کتاب، امیرعباس هویدا

مقدمه

معمای هویدا کتابی است که عباس میلانی نویسنده چپ امریکایی درباره زندگی هویدا نخست‌وزیر رژیم شاه نوشته است. این کتاب ابتدا به زبان انگلیسی در امریکا منتشر شد و پس از چند سال توسط خود میلانی به زبان فارسی نگارش یافت و در نشر اختران تهران در سال ۱۳۸۰ به چاپ رسید.

کتاب در ۱۶ فصل و ۵۶۰ صفحه تدوین شده است و میلانی کتاب را به نور چشم عزیزش حمید میلانی تقدیم کرده است. ابتدای کتاب با «پیشگفتار راوی بر روایت فارسی کتاب» آغاز شده و فصل اول به آخرین برگ‌های زندگی هویدا یعنی زمانی که در زندان جمهوری اسلامی بوده است، اختصاص دارد و چهره‌ای فرهیخته و مظلومانه از هویدا ترسیم می‌کند. از فصل دوم به زندگی پدر و اجداد هویدا باز می‌گردد و در ادامه به کودکی هویدا می‌پردازد. فصل‌ها به صورت پی‌درپی زندگی هویدا را از کودکی تا پایان زندگی‌اش دنبال می‌کنند و چندان دگرگونی خاصی در آنها دیده نمی‌شود.

در کتاب دو نوع پاورقی وجود دارد؛ دسته‌ای مربوط به توضیحاتی بوده که میلانی ذکرشان را ضروری دانسته به همین خاطر در لابه‌لای متن‌ها ذکر شده است ولی دسته دیگر پاورقی‌ها، حاوی اسناد و منابع کتاب به همراه بعضی توضیحاتی است که نویسنده ذکرشان را چندان ضروری ندانسته؛ فلذا این دسته از پاورقی‌ها را که بخش اعظم پاورقی‌های کتاب را تشکیل می‌دهند در پایان کتاب ذکر کرده است. یکی از مشکلات خواننده آن است که برای یافتن هر منبعی ناچار است که مدتی در پایان کتاب دنبالش بگردد. در پایان کتاب، نمایه و در نهایت عکس‌هایی از هویدا درج شده است.

میلانی زیر کانه تلاش دارد تا خودش را شخصیتی بی‌طرف و حتی مخالف هویدا

بنمایاند ولی به طرفداری و قهرمان سازی از هویدا قلم زده است. او در زمینه ترجمه و تألیف فعال است و کتاب های تجدد و تجددستیزی در ایران معاصر و نگاهی به شاه از دیگر کتاب های اوست.

در این مقاله درصدد نقد معمایی هویدا هستیم و در این مجال، به نقد پیشگفتاری که میلانی بر روایت فارسی کتاب نوشته و نیز فصل اول می پردازیم.

پیشگفتار

میلانی در مقدمه کتابش، مطالبی را منعکس کرده است که روش وی در نوشتن این کتاب را بیان کرده است به همین خاطر مقدمه اش اهمیت زیادی دارد و جا دارد به طور خاص مورد نقد قرار گیرد. اهم اشکالاتی که به روشنامه تاریخی میلانی در مقدمه وارد است از این قرار است:

۱. تشکیک در منابع پیشین

تاریخ و تاریخ نویسی پدیده حساس و گذرگاه خطیری است که در نتیجه آن سیر تحولات اجتماعی و سیاسی، ماهیت شخصیتی و نوع عملکرد انسان ها به نگارش در آمده، به یک معنا در بوته قضاوت تاریخ نگار و در مرحله بعدتر، قضاوت مخاطبان گذاشته می شود و از این رو نمی توان و نباید عرصه تاریخ نگاری را به تمسک به ژست های روشنفکرانه آن هم از نوع «نوکانتی» اش - به سمت و سوی قلم فرسایی های غرض ورزانه، پیش فرض مند، هوس زده یا روی آوردن به تحلیل های تخیلی و توهم زده کشاند!

از این حیث که تاریخ نگاری، منبع و منشأ قضاوت افراد متعددی - آن هم نه در یک زمان محدود که در طول ادوار مختلف - در مورد پدیده ها، جریانات و شخصیت های تاریخی است، لذا نمی توان با داعیه بازنگاری وقایع بر خلاف آنچه تاکنون نوشته شده و آن هم با توسل به شک گرایی مطلق، تاریخی جهت دار، با قضایایی فرضی و اگر به نگارش در آورد و با پیروی از امثال کانت مدعی شد که چیزی جز همین ذهن شکاک، واقعیت ندارد! اگر همه چیز غیر از شک گرایی، غیر واقعی و غیر قطعی است، در منطق چنین تاریخ نگاری ای چه حقیقتی قابلیت رد و اثبات یافته است و اساساً با چه منطقی او می تواند مخاطب جوای حقیقت و واقعیت را اقناع کند؟! آیا تأثیر پذیری ناپخته و مبتدیانه از نظریه های فلسفی - آن هم از نوع منسوخش - می تواند مجوز شکست حریم علوم شده، بدون توجه به موضوع، خاستگاه، روش ها و کارکردهای مخصوص علمی مانند فلسفه، عین همان نظریات را در مورد تاریخ به کار گرفت و تطبیق کرد؟!





فلسفه را که از هستی و چیستی سخن به میان می‌آورد و در پی ارایه تحلیلی شناختی از اساس هستی و واقعیت‌های مختلف مرتبط با آن است، چه نسبتی است با علم تاریخ که در آن با جزییاتی مواجه‌ایم که فلسفه وجودی آنها مورد نظر نیست بلکه با تمسک به شواهد و قرائن کشف حقیقت، در مورد اصل وجود یا کیفیت وجود آنها سخن می‌گوییم. لذا نگارنده معمای هویدا/ با زیرکی تمام در همان سطور اولیه کتابش تمام اصول بنیادین تاریخ‌نگاری را به سخره می‌گیرد و با منشی ابهام‌آمیز و مرموز، خود را از تبار کانت می‌شمارد تا مجوز شکاکیت در تمام آنچه گفته و نوشته شده که بسیاری از آنها مبتنی بر اسناد و مدارک بوده است، را به خویش داده باشد و از این رو او را باید افسانه‌سرایی دانست که نه قصد تاریخ‌نگاری دارد- چه اینکه از لوازم تاریخ‌نگاری التزام به کشف واقعیت و واقع‌گویی است- و نه به کوشش‌های پیشینیان احترام می‌نهد و سر در زیر برف، به کار خویش که معلوم نیست سر در آب‌شخور کدام آرمان شخصی یا جریانی دارد، مشغول می‌شود! این رویه البته پیش از او نیز توسط تاریخ‌نگارانی مانند خسرو معتضد، در سطحی وسیع پیگیری شده بود که خویش را یگانه منبع نقل تاریخ دانسته، به درآمیختن واقعیت با تخیل و سلايق شخصی دست زدند که از این حیث کاری خطرناک و بنیان برکن است!

عباس میلانی در مقدمه کتاب معمای هویدا/ می‌گوید به این نتیجه رسیده که نه تنها هویدا که «همه شخصیت‌های مهم سیاسی روزگارمان را از زوایایی گاه مخدوش و محدود و اغلب مغرض و مغلوط شناخته‌ایم».^۱ او همچنین معتقد است که «بی‌طرفی کامل در عرصه تاریخ‌نگاری و نیز هنگام خواندن تاریخ، و همی بیش نیست»؛^۲ و سپس در اعترافی معنادار، به مبنای تاریخ‌نگاری‌اش اشاره می‌کند و می‌گوید:

به این نتیجه رسیدم که فرضیات و گمان‌ها و جزییات پیشین را و باید گذاشت و شناخت هر کس را باید از نو با پیروی از روش پیشنهادی دکارت بی‌آغازیم. او می‌گفت در جست‌وجوی روش علمی، لازم دانستم که همه فرضیات پیشین را نادیده و نپذیرفته بگیرم، و در همه چیز شک کنم جز در وجود ذهنیتی شکاک. ما نیز در ارزیابی ذهن و زندگی هر کس باید، به گمانم، با این فرض شروع کنیم که هیچ چیز قابل اعتنا و اعتمادی در باره‌اش نمی‌دانیم.^۳

۱. عباس میلانی، معمای هویدا، تهران، اختران، ۱۳۸۰، ص ۱۰.

۲. همان.

۳. همان.



او در واقع با مغلطه‌ای شبه‌علمی و زیرکانه، روش فلسفی را که از مفروضات آن بحث عقلی آزاد است با روش علم تاریخ که متمرکز بر اسناد و قرائن خارجی است، جابه‌جا استفاده کرده است که در نتیجه آن، ضمن آنکه شبهه طبیعت‌شناسانه و فلسفی کانت و نیز منش فلسفی وی را به شبهه‌ای معرفت‌شناختی - آن هم در علمی مانند تاریخ که موضوعش پرداختن به جزئیات است - تقلیل داده است، مجوز نفی همه زحمات علمی تاریخ‌نگاران معاصر را به زباله‌دان شکاکیت کانتی انداخته؛ در تعبیری صریح‌تر در ضمن نگاه‌های منفی‌بافانه نسبت گمراه کردن مخاطبان را به جریانات تاریخ‌نگاری پیش از خویش داده، اعتراف می‌کند که:

باید این فرض را بپذیریم که دانسته‌ها و شنیده‌های پیشین مان شاید به قصد گمراهی مان بوده و تنها با ذهنی پالوده از رسوبات گذشته می‌توان به گرت‌های از حقیقت دست یافت.^۱

او در این نوشتار اشاره‌ای نمی‌کند که اگر قرار بر بی‌اعتمادی بر رهیافت‌های تاریخ‌نگاری گذشته باشد، به کدامین دلیل باید تاریخ‌بافته‌های کسانی مانند وی مورد اعتبار و اعتماد خوانندگان قرار گیرد که مبنای روشنی جز بی‌اعتنایی به روش‌های عقلایی و مرسوم تاریخ‌نگاری نداشته؛ او پارافراتر می‌گذارد و جرئت می‌کند که همه مستندات و استدلالات روشن تاریخی پیش از خود را نادیده گرفته، آنها را «رسوباتی به قصد گمراهی خوانندگان» بنامد.

۲. افسانه‌بافی

او در ادامه ضمن اینکه ادعاهای بدون دلیل پیشین خویش را از «واقعیت‌های مهم»^۲ می‌داند، دو عامل را به عنوان مانع اساسی زندگی‌نامه‌نگاری یک شخصیت ایرانی می‌داند که یکی از زعم او وجود شبه «توطئه‌انگار»ی است که «همه تحولات سیاسی جامعه‌مان را به دسیسه‌های معدودی توطئه‌گر تأویل می‌کند» و در گام دوم، مدعی می‌شود که هستی، اندیشه و مرگ همه شخصیت‌های ایرانی در هاله‌ای از شایعات پوشیده است و لذا زندگی‌نامه‌نویس باید دن‌کیشوت وار «واقعیت هستی شخصیت مورد سنجش را وا گذاشته و در عوض در پی اوهام و اشباح»^۳ بگردد. در مورد اول میلانی مدعی است که نگاه توطئه‌انگارانه موجب می‌شود که «همه تحولات سیاسی جامعه‌مان به دسیسه‌های معدودی توطئه‌گر» تأویل شود و «در نتیجه نقش افراد در تعیین تحولات تاریخی به

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۱.



پشیزی» گرفته نشود.^۱ آنچه مهم است اینکه نکته تردیدافکنانه میلانی را باید در ادامه جریان وسیع رسانه‌ای تحلیل کرد که در پی القای آن هستند که نه تنها هیچ توطئه‌ای در حال حاضر در مورد مردم و حکومت ایران در جریان نیست که اساساً در تاریخ معاصر ایران نیز چنین چیزی در حد یک توهم بی پایه است! او با بی‌شرمی تمام پارافراتر گذاشته، همه آنهایی که با تکیه بر اسناد تاریخی قطعی به افشای خیانت‌ها یا ارتباطات زیان‌آور برخی از شخصیت‌های معاصر در جهت معامله منافع ملی به نفع قدرت‌های استعماری، هستند را به «توهم توطئه» محکوم کرده، در پی تطهیر برخی شخصیت‌های سیاسی و تاریخی ناسالم است.

در نکته دوم نیز میلانی، ضمن اعتراف به پا گذاشتنش در میدان افسانه‌بافی در عرصه تاریخ‌نگاری، آن را عملی گریزناپذیر در نگارش زندگی‌نامه شخصیت‌های معاصر ایرانی می‌شمارد. این است که به زعم میلانی و امثال او خواننده و منتقد را صلاحیت آن نیست که کوچکترین نقدی به این گونه نوشته‌های بی پایه داشته باشد! چراکه از نظر میلانی همه نوشته‌های موجود در پی گمراهی‌اند؛ و ثانیاً اساساً باید طرحی نو در تاریخ‌نگاری در انداخت که در آن شکاکیت کانتی مبنای کار خواهد بود؛ ثالثاً زندگی‌نامه‌نویسی به طریقه مرسوم منطقی و باروش‌های تاریخ‌نگاری عقلایی ناممکن بوده، باید با روشی دن‌کیشوتی به نگارش زندگی افراد مؤثر معاصر دست یازید!

آن گونه که خواننده متین، منصف و منطقی کتاب معمایی هویدا با خواندن مقدمه کتاب ملتفت می‌شود، نوعی سردرگمی و سرآسیمگی و تشتت علمی در مبانی تاریخ‌نگاری میلانی مشاهده می‌شود که قرینه مهمی در قضاوت دقیق پیرامون کتاب نگارنده خواهد بود و به یک معنا به اعتراف نگارنده، این کتاب تاریخی را در حد یک رمان افسانه‌ای پایین می‌آورد و به شدت از استناد و اعتبار علمی آن می‌کاهد، چه اینکه آنچه برای خواننده محقق مهم‌تر از هر چیز است، کشف واقعیات تاریخی بر مبنای شواهد قطعی و اسناد معتبر است نه تحلیل‌های جهت‌دار نویسنده که گاهی در پی تبرئه شخصیت مورد علاقه‌اش مجبور می‌شود تمام تاریخ‌نگاران پیشین و آثار آنان را گرفتار «تئوری توطئه» بنامد که «از زوایایی مخدوش و محدود و اغلب مغرض و مغلوط»^۲ به معرفی شخصیت‌های مهم سیاسی روزگارمان پرداخته‌اند و «واقعیات را تخته‌بند منافع حزبی و اقتصادی یا سوق‌الجیشی»^۳ کرده‌اند!

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۰.

۳. همان.

۳. لفاظی

میلانی سخنان پخته و صحیحی نیز دارد که گرچه در بسیاری از موارد از این حقایق استفاده ناصحیح و ناراست می‌کند اما مشی منصفانه در نقد، اقتضای اعتراف به این حقایق از جمله مهجوریت سنت آرشیوداری، خاطره‌نویسی، حفظ یادداشت‌های روزانه و حتی زندگینامه‌نویسی‌های نقاد در ایران دارد. اما او با پنهان شدن در پشت این واژگان زیبا و کلمات درست که البته آنها را نیز وامدار محققان دیگر است،^۱ نیش‌دارترین عبارات را به حکومت وقت نثار کرده در تحلیلی متناقض و بی‌ربط، سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی را هدف می‌گیرد که در ادامه به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود.

او در ابتدا با اشاره به وضعیت یادداشت‌نویسی و آرشیوهای سیاسی در غرب، و مقایسه آن با وضع موجود ایران، از عدم دسترسی به متن صورتجلسات هیئت دولت هویدا، محدودیت‌های کتابخانه‌ها و در اختیار قرار دادن مطبوعات دوران شاه انتقاد کرده، می‌گوید به اصطلاح خودش «عقده آرشیو» گرفته است! وی سپس به بیان عبارتی مبهم می‌پردازد که در آن روی سخنش دقیقاً مشخص نیست؛ آنجایی که از نظر وی «تاریخ جباری در ایران دیروز»^۲ را موجب دشواری کار محقق امروزی می‌شمارد. مطلق بودن عبارت «تاریخ جباری در ایران دیروز» معلوم نمی‌کند مراد از آن رژیم طاغوت است که با ایجاد فضای بسته سیاسی کار محققین تاریخ پژوه امروزی را دشوار کرده یا حاکمیت فعلی. با توجه به قرائن موجود در کلام وی و انتقادش از عدم دسترسی به صورتجلسات هیئت دولت هویدا پس از گذشت بیست سال از سقوط پهلوی^۳ و آرشیو مطبوعات کتابخانه‌ها در حال حاضر، به نظر می‌رسد او بازیگر کی‌موزانه‌ای سنگ بنای توهین‌های پی‌در پی به نظام جمهوری اسلامی را می‌گذارد. توهین‌هایی که در ادامه کلام این نویسنده، با زبانی رساتر و بیانی روشن‌تر، ابراز می‌گردد؛ آنجا که او بیم از داغ و درفش دولتیان را دلیل نابودی یا پنهان کردن اسناد و مدارک عمومی و یادداشت‌های خصوصی می‌پندارد و در تحلیلی کلی و باز هم با بیانی مطلق و همه‌گیر، مدعی می‌شود که «حکام وقت، خاطره تاریخی و یاد گذشته را اغلب بالقوه خطرناک و ضد حکومت خویش می‌دانستند»؛ و در ادامه با کلامی که بوی تعریض صریح از آن به مشام می‌رسد، می‌گوید:

هر جبار تازه به دوران رسیده‌ای می‌خواست همه نشانه‌های ادوار

۱. احمد اشرف، تاریخچه کوتاه زندگینامه‌های ایرانی.

۲. عباس میلانی، همان، ص ۱۲.

۳. همان، ص ۱۱.





گذشته را نیست کند. این سودای ویرانگری به ساختمان‌های تاریخی محدود نمی‌شد؛ اسناد و اوراق و دفتر و دیوان را هم در بر می‌گرفت.^۱

نکته قابل ملاحظه‌ای که جریان تاریخ‌نگاری معاصر را دچار انحرافی سترگ کرده، شکستن مرزهای نگارش علمی و خزیدن در دامن ادبیات است؛ ادبیاتی که از نظر خواننده، پرجاذبه، پرکشش، گیرا، پراز استعاره، آرایه، کنایه و واگویه‌های نغز و حتی در بسیاری از موارد، تخیلی و در نتیجه انباشته از گزاره‌هایی غیر واقعی است. این است که گرچه با پیوند تاریخ و ادبیات، روایت‌هایی خواندنی پدید می‌آیند که ریشه‌ای در واقعیت هم دارند اما پر واضح است که چنین نوشته‌هایی را هرگز نمی‌توان متونی تاریخی به حساب آورد چرا که تاریخ با آن حساسیتی که در ذهنیت خوانندگان ایجاد می‌کند و موجب قضاوت آنان در مورد پدیده‌ها، تحولات و شخصیت‌های واقعی می‌شود، به شدت نیازمند پرهیز از ابهام‌گویی، کلی‌گویی، عبارات غیر علمی و غیر صریح است؛ چه اینکه در غیر این صورت، قلم در هر چرخشش پدیده‌ای تازه می‌آفریند که هیچ منشأیی در خارج از ذهن نویسنده ندارد یا پدیده‌ای وقوع یافته را به گونه‌ای دیگر - کاریکاتوری، غیر ملموس، غیر از آن گونه که اتفاق افتاده است - روایت می‌کند و در نتیجه آن پندارهای تخیلی، جامه جزئیات علمی را می‌پوشد و در اثر آن، مشتبی سخن‌های نغز و در عین حال غیر واقعی در ذهن و ضمیر خوانندگان جای واقعیت تاریخی محض را می‌گیرد! این رویه خطرناک و غیر حرفه‌ای در کتاب عباس میلانی وقتی به خلق یک متناقض‌نمای مضحک تبدیل می‌شود که نویسنده چنین روایت ادبی که در آن تنها ایده‌های ادبی‌اش را از تاریخ گرفته، ژست تاریخ‌نگاری حرفه‌ای به خویش می‌گیرد و داعیه مستند سخن گفتن دارد.

۴. توهین به نظام جمهوری اسلامی

اوسپس دشمن دیگر زندگی‌نامه‌نویسی را کسوف فردگرایی می‌داند^۲ و سپس با طرح مسائلی ظاهراً بی‌ربط به موضوع بحث، با انتقاد از سنت‌روایی ایرانی‌ها و عدم رونق کافی زندگی‌نامه‌نویسی در آن، به مقایسه رمان و زندگی‌نامه پرداخته و از آنجا به ضرورت پذیرش تکثرگرایی فلسفی می‌رسد و آنگاه وارد علوم سیاسی شده، به نقد ساختار حاکمیت و قدرت و نقش آن در عدم شکل‌گیری زندگی‌نامه نقد متوجه می‌شود و از آنجا مستقیماً همه این نقایص در زندگی‌نامه‌نویسی را متوجه «منادیان حقیقت مطلق» می‌کند که «چه متولی این حقیقت را حزب بدانند، چه شاه، چه غیره! همه خصم تکثیر

۱. همان، ص ۱۲.

۲. همان.



حقیقت و به طریق اولی دشمن زندگی نامه نقادند.^۱ او بدون اینکه توضیح اضافه‌ای در مورد حقیقت مطلق بدهد تنها به کلی‌گویی در این موضوع اکتفا کرده، از کنارش می‌گذرد و طبعاً زمینه استفاده‌های مغرضانه از این عباراتش را در جهت مخالفت با حکومت ولایت فقیه که نمونه‌ای مترقی از حاکمیت مردم بر مردم است باقی می‌گذارد؛ چراکه برخی از هم‌کیشان این نویسنده، خود داعیه‌دار مخالفت با ولایت فقیه بوده، آن را نوعی حکومت فردی می‌شمارند! و این است که مادامی که توضیح اضافه‌ای از میلانی مشاهده نشود، امکان برداشت تعرض وی به حکومت جمهوری اسلامی که اینان از آن به اشتباه به «حکومت ولایت فقیه» تعبیر می‌کنند، وجود دارد. او در ادامه عباراتش از پیدایش «قدیس نامه» در سایه ایمان به حقیقت مطلق سخن به میان می‌آورد و آن را در مقابل «زندگی نامه نقاد» تصور می‌کند که محصول «دموکراسی سیاسی و تکثر سیاسی» است.^۲

خوب است در این قسمت برای اینکه نگارنده این سطور به توهم توطئه متهم نشود، در اثبات ادعایم که میلانی را متهم به بیانات تند و زنده علیه انقلاب اسلامی کرده بودم، اشاره‌ای داشته باشم به عبارت پایانی کتاب که در آن به نظر عباس میلانی مخالفان رژیم شاه- که عبارت از همان انقلابیون باشد- افرادی اغلب جزم‌اندیش و انعطاف‌ناپذیر بودند که در مقابل هویدا بودند و از این روی خنده آرام هویدا در هنگامه مرگش به معنای لعنت فرستادن به تبار سلطنت‌طلبان و انقلابیون تعبیر شده است.

هویدا بیشتر عمرش گرفتار چنبری گریزناپذیر بود؛ در یک سو مخالفان رژیم بودند و اغلب جزم‌اندیش و انعطاف‌ناپذیر می‌نمودند و در سوی دیگر شاهی بود که در پاییز پدرسالاری‌اش بیش از پیش خودرأی و خودکامه شده بود. انگار هویدا با آن خنده آرامی که بر چهره‌اش نقش بسته بود می‌گفت، بر هر دو تبارتان لعنت باد.^۳

او در این پایان کوتاه و معنادار، ضمن اینکه قصد تبرئه هویدا از همراهی همیشگی با رژیم شاه و حتی ادعای مخالفت او با شاه را دارد، انقلابیون را نیز در ردیف شاه و از تبار کسانی که هویدا گرفتارشان بوده می‌داند و می‌خواهد از هویدا شخصیتی خدوم و مترقی به نمایش بگذارد؛ نمایی که در آن هیچ سخنی از مفاسد و مظالم مستقیم و غیر مستقیم دوران سیزده ساله صدارت هویدا به میان نیامده است. وی در نهایت با زبان

۱. همان، ص ۱۳.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴۶۹.



حالی مرثیه‌وار، خنده پایانی هویدا را به معنای لعنت‌گویی به انقلابی‌ها تفسیر می‌کند! چگونه ممکن است میلانی با توسل به تعبیری معنادار و مطلق‌گویی‌های پر تکرار، دامنه انتقاداتش را به نظام جمهوری اسلامی هم متوجه کند و معتقدان به حقیقت مطلق را مانع نگارش زندگی‌نامه نقاد بنامد ولی در عین حال کتابی چنین گستاخانه در سایه چنین نظامی مردم‌سالار و مترقی، نزدیک به بیست بار چاپ شود؟! آیا نگارنده معمای هویدا، به سادگی معمای تناقض‌نمای خویش پی نبرده است!

۵. مشوب‌نگاری

نکته جالب توجه و پر اهمیت در روش تاریخ‌نگاری میلانی خلط مبحث‌ها و مشوب و مشوش‌نگاری‌های پر دامنه اوست که البته منحصر به وی نبوده، شامل تعداد پرشماری از تاریخ‌نگاران معاصر است که واکاوی ریشه‌های پیدا و پنهان آن، در فهم عمیق آثار آنان مؤثر و بلکه ضروری می‌نماید. به نظر می‌رسد او با انبوهی از مبانی نوپدید غربی در علوم انسانی مواجه است که در تاریخ، سیاست، جامعه‌شناسی، ادبیات و... وی را احاطه کرده‌اند و او در تحلیل همه این مبانی عاجز مانده و ناگزیر با تکیه بر برداشت‌های غیر تخصصی و صرفاً ادیبانه، به حیطه علوم مختلف دستبرد زده، در نگارش اثرش نه به آن مبانی علمی پایبند مانده و نه به توفیق تازه‌ای در برداشت ادیبانه از آن علوم دست یافته و آنچه از مقدمه نوشتارش فهم می‌شود، آش قلمکاری از سخنان مشاهیر علمی غرب از کانت تا فروید و... است! او به تناسب وضعیت زندگی‌اش نیک می‌داند که تمامی مبانی مورد نظرش در این کتاب با انتقادات جدی آن هم در همان محیط‌های علمی غرب مواجه شده است و حال او که در اجرای طرح ذهنی‌اش ناچاراً متمسک به آن علوم گشته، چگونه می‌تواند با اتکا به گزاره‌هایی غیر قطعی و بسیار شکننده، بنای طرح زندگی‌نامه‌نویسی به اصطلاح نقادش را بنیان بگذارد، آن هم زندگی‌نامه‌نویسی در جامعه‌ای که بیش از یک هزاره از حاکمیت اسلام در فرهنگ و سبک زندگی آدم‌هایش می‌گذرد و بیش از حد اقل دو دهه - تا هنگامه نگارش کتاب - این حاکمیت فرهنگی و فکری اسلامی در صحنه سیاست نیز عینیت یافته است. آیا از انصاف به دور نیست که یک محقق تاریخ، در نگارش زندگی‌نامه به اصطلاح نقاد از شخصیت‌های مؤثر تاریخ معاصر، حتی کلمه‌ای از مبانی علوم اسلامی نداند یا در نوشته‌اش به آن بی‌اعتنا بماند؟! آیا بدون نگاه تطبیقی در مفاهیم اسلامی و غربی از سیاست و جامعه‌شناسی و... می‌توان به نگارش زندگی‌نامه دقیقی از افراد دست زد؟ این مسئله حتی در مورد هویدایی که بنیان‌های عقیدتی‌اش تا حدود زیادی مخفی است نیز لازم است؛ چرا که در پیوست‌ها و



تصاویر همین کتاب می‌بینیم که بسیاری از زمینه‌های مذهبی در مورد خانواده هویدا وجود دارد، پس چگونه نگارنده در نگارش کتاب یک طرفه به قاضی رفته و با منطقی کاملاً متأثر از علوم انسانی غربی، به تحلیل واقعیات تاریخی معاصر ایران و از جمله به نگارش زندگی‌نامه شخصیت‌های ایرانی می‌پردازد؟!

آقای میلانی معتقد است که با نگارش کتاب مفصل فعلی توانسته حق مطلب زندگی هویدا را ادا کند و با این گفتار وی به نظر می‌رسد که او نوعی تعهد و احساس دین نسبت به او داشته باشد؛ ولی همو در یک سطر پایین‌تر، خود را فردی بی‌طرف نسبت به هویدا معرفی کرده و ادعا می‌کند در این کتاب مرادش نه تکذیب و نه تأیید هویدا بوده است و در طی نگارش این زندگی‌نامه خواسته حقیقت زندگی هویدا را بی‌پروا از پیش‌داوری‌های خودش، یا قضاوت‌های رایج جامعه ایران، یا دلبستگی‌ها و دل‌زدگی‌های دوستان و دشمنانش، بشناسد و باز گو کند.^۱ سخن اینجاست که اولاً با مطالعه دقیق کتاب این بی‌طرفی ادعایی نویسنده نسبت به هویدا، نه قابل مشاهده است و نه قابل دفاع که صد البته در ادامه مصادیقی از تطهیر هویدا و توجیه رفتارهای ناصحیح وی توسط میلانی مورد نقل و نقد قرار می‌گیرد. و در ثانی، او به اقرار خودش نوع خاصی از قضاوت را در میان مردم ایران یافته که خواسته در این کتاب راه دیگری غیر از آن بپیماید و سؤال اینجاست که چگونه و با چه توجیهی قضاوت رایج مردمی که بیش از سیزده سال نخست‌وزیری هویدا را تجربه کرده و اعمال وی را به عنوان یکی از مسئولین اجرایی تراز اول مملکتی مورد مذاقه قرار داده‌اند، نباید در زندگی‌نامه هویدا مهم شمرده شود بلکه نویسنده با افتخار اعتراف می‌کند که نه تنها از کنار این قضاوت رایج مردمی - که خود به عنوان قرینه‌ای مهم و تاریخی در نگارش زندگی‌نامه به اصطلاح انتقادی است - می‌گذرد که بلکه بی‌پروا از آن دست به قلم می‌برد.

۶. پیرامون منابع کتاب

نکته جالب توجه دیگری که آقای میلانی در مورد نگارش این اثر به آن توجه می‌دهد، استفاده از «اسناد رسمی آرشیوهای دولتی»^۲ به عنوان مبنای اصلی کار خود است که با عبارات پیش‌گفته‌اش در مورد اینکه می‌خواهد تمام حرف‌های پیشین را نادیده گرفته در ضمن شکاکیت مطلق به نگارش تاریخش دست یازد که اعتبار همه اسناد و تحلیل‌ها را یک‌جا زیر سؤال برده است یا انتقادات جدی وی از وضعیت اسفبار آرشیوهای دولتی

۱. همان، ص ۱۳.

۲. همان.



در ایران، یا با وجود تئوری توطئه در ایران یا اعتقاد به حقیقت مطلق و بیان مانعیت آن برای وجود اسناد تاریخی یا زندگی‌نامه‌نگاری، در تنافی و بعضاً در تضاد است! اما او بدون توجه به شعور خوانندگان، عبارات پیش گفته را به یکباره نادیده گرفته، برای اینکه ثابت کند از اسلوب رایج تاریخ‌نگاری نیز بیگانه نیست و به منظور اینکه اعتبار تخیلات تاریخی‌اش به یکباره زیر سؤال نرود، به اجبار اثر خود را مبتنی و متکی به اسناد-آن هم از نوع دولتی‌اش- می‌نماید!

وی در ادامه می‌گوید: «هر گاه در موردی، سند معتبری وجود نداشت، یا اسناد مهم هنوز علنی نشده بود، به مصاحبه با شخصیت‌های آن دوران... تکیه کردم»؛^۱ و در توضیح تعداد، طیف مصاحبه‌شونده‌ها و نیز طریقه انجام مصاحبات نکات قابل توجهی را بیان می‌دارد. به گفته او، ۱۳۰ نفر از دوستان و دشمنان، اقوام و همکاران هویدا طرف مصاحبه بوده‌اند که برخی از آنها از طریق تلفن صورت گرفته است و بسیاری دیگر در محل کار یا منزل مصاحبه‌شوندگان. به گفته وی هر کسی که حرفی درباره هویدا داشته و حاضر به مصاحبه شده، سخنانش شنیده شده و به ادعای نگارنده کتاب، هیچ کس صرفاً به لحاظ سوابق سیاسی‌اش چه در تثبیت رژیم شاه، چه در مبارزه علیه آن- حذف نشده است! آنچه از این عبارات بر می‌آید تلاش و پشتکار ستودنی نویسنده است که با صبر و حوصله فراوان و با وجود مشکلات و محدودیت‌های احتمالی که هیچ تاریخ‌نگاری بی‌نصیب از آنها نیست، به جمع‌آوری اطلاعات از زبان‌های مختلف دست زده است اما نباید از نظر دور داشت که وقتی نویسنده از دشمنان هویدا و انعکاس سخنان ایشان در کتابش سخن می‌گوید، خواننده با این سؤال اساسی مواجه می‌شود که آیا به راستی در انتخاب افراد مصاحبه‌شونده که سخن آنان به عنوان منبع تاریخی مورد استناد قرار گرفته، تناسب منطقی بین دشمنان و دوستان هویدا رعایت شده است؟ چه تعداد از مخالفان واقعی هویدا و به طور مشخص از سران نهضت اسلامی با نویسنده مصاحبه کرده‌اند؟ از آنجا که مخالفان هویدا بنا به گفته خود نویسنده طیف وسیعی از افراد با گرایش‌های مختلف را شامل می‌شده است، مراد از مخالفین هویدا بیشتر کدام طیف بوده‌اند؟ اینکه افراد به صرف سوابق سیاسی حذف نشده‌اند- که خود ادعایی است که نیاز به اثبات دارد- کار خوبی است اما آیا نباید گرایش‌های افراد مصاحبه‌شونده که مسلماً بیان سخنانشان را به طور طبیعی بر مدار آن گرایش‌ها تنظیم می‌کنند، به عنوان قرینه بیرونی فهم کلامشان مورد اشاره نویسنده محترم قرار می‌گرفت؟ از این گذشته



همان طور که در مؤسسات تخصصی تاریخ شفاهی- در ایران و خارج از آن- مرسوم است، برای اینکه استناد سخنان افراد تأیید شود حتماً نیاز به دلیلی محکم است تا انتساب سخنان به فرد در صورت لزوم مورد صحت سنجی قرار گیرد که وجود فایل های صوتی و تصویری مصاحبه ها از جمله این سندهای مکمل محسوب می شود و آن طور که از سخنان میلانی پیداست، وی در تمام موارد دارای این نوع اسناد نیست چرا که برخی از مصاحبه ها از طریق تلفن انجام شده است و اگر در تمام موارد فایل های مربوطه وجود دارد خوب بود که حتماً در مقدمه، به آن اشاره می شد تا اطمینان عرفی برای مخاطب ایجاد گردد.

نویسنده در ادامه از ناملایماتی که در اثر عدم همکاری همکاران و همراهان هویدا تحمل کرده سخن به میان آورده به نقد ضمنی عملکرد برخی از افراد در عین ادعاهای پرطمطراق و شعارهای متجددانه می پردازد. او به عنوان نمونه از مشکلات فراوان مصاحبه با کارگزاران پهلوی سخن می راند یا سودای رجعت به قدرت برخی همکاران هویدا را عامل عدم همکاری آنان با نویسنده بیان می دارد یا کسانی را به رغم داعیه مشی لیبرالی و تساهل فکری و فرهنگی، نا همراه با خویش و بلکه مانع فعالیت هایش معرفی می کند یا از شرط گذاری برخی افراد «بی جرئت» که می خواستند مطالبشان بدون ذکر نام بیان شود، سخن می گوید و مدعی می شود که چون نمی خواسته «هیچ مطلب بی مأخذ و هیچ قول دست دومی» به کتاب راه یابد، به همین خاطر از ذکر مطالب جالب و گاه تکان دهنده و داستان های راویان بی نام خودداری کرده است.

تأکید چندباره نویسنده بر مبارز بودن و با اقلأ مخالف بودنش با رژیم شاه مسئله قابل توجهی است که چه بسا به منظور ایجاد اعتبار در جامعه مبارزین و مخالفین پهلوی در داخل و بیرون از کشور صورت گیرد ولی طیف شناسی همه آنها که هر یک به بهانه یا دلیلی دست رد به سینه نویسنده زده اند، خود مسئله قابل توجهی است که به طیف بندی و موضع مندی جریان های مختلف خارج از کشور اشاره می کند و این تصور تقریباً رایج را که مخالفان و یا حتی منتقدان نظام اسلامی را یکپارچه تصور می کنند، زیر سؤال می برد. نویسنده که می خواهد با ادامه قلم فرسایی اش، به تدریج خود را به اسلوب های مرسوم تاریخ نگاری وابسته و متعهد نشان دهد، اعتراف دارد که «خاطره انسان ها فی نفسه سخت خطا پذیر است» و نیز اقرار دارد که «وقتی پای منافع سیاسی و حزبی به میان می آید، وسوسه و امکان خطا هم دوچندان می شود.»^۱ این است که وی برای مصون

۱. همان، ص ۱۵.



ماندن اثرش از در افتادن به ورطه آسیب‌هایی این‌چنینی، و برخی موانع مشابه مانند فاصله بیست تا چهل ساله از تاریخ وقوع حوادث و نقل آنها، بر آن می‌شود که «هیچ حرف مهمی را بدون تأیید آن از سوی منبع مستقل دومی» در کتاب نقل نکند. که البته در برخی موارد برای جلوگیری از اطناب و یا فوت یکی از منابع و نبود سند و مدرک معتبری مبنی بر صحت انتساب سخنان به وی، «چاره‌ای جز استناد به قول یک نفر» نداشته است. او در ادامه مدعی می‌شود که در این موارد از اصلی ساده به نام ثقه بودن راوی، پیروی کرده است که در صورت احراز وثاقت، «قول او را حتی بی‌آنکه سند و شاهد دیگری برایش سراغ کرده باشد، در کتاب نقل کرده است.»^۱ سؤالی که در اینجا مطرح است اینکه وقتی به قول شخص نگارنده وی با نقل‌های مختلفی از طیف‌های متکثر مواجه بوده که ضمن آنکه در تناسب با هویدا مواضع متفاوتی داشته‌اند، طبعاً تابع اغراض و منافع فردی و شخصی مختلف نیز بوده‌اند، حال چگونه می‌توان اقوال چنین افرادی را به عنوان منبع تاریخی مورد استناد قرار داد؟ و آیا صرف اینکه سخنی از دو منبع مستقل نقل و تأیید شود، در تمامیت اعتبارش و قابلیت تمسک به آن کافی است؟! اگر نگارنده بر مبنای چنین اسلوبی می‌خواهد به قول خودش «تاریخ‌مان را از نو بخواند و بسنجد» یا از «احتیاج به نوعی خانه‌تکانی تاریخی» سخن بگوید - تازه اگر وی همین روش را به نحو کامل به اجرا در آورده باشد - راه پیش‌بینانی را رفته که خود معتقد است «تنها با ذهنی پالوده از رسوبات گذشته می‌توان به گرت‌های از حقیقت دست یافت». از این گذشته آیا جمع‌آوری مجموعه‌ای از ذهنیت‌ها و نگارش و معرفی آن به عنوان سند تاریخی، خود نوعی صندوقچه رسوبات گذشته شدن نیست؟! آیا نویسنده در این مرحله هم به شکاکیت دکارتی‌اش وفادار می‌ماند یا به اقناع رسیده و واقعیاتی را - آن هم تراویده از ذهن و زبان دیگرانی با این شرح حال که گفته - می‌پذیرد؟! مسئله مهم‌تر آنکه ملاک وثاقت از نظر نویسنده چه بوده است؟ چگونه او از عدم کذب یا تحریف و انحراف و عدم کاریکاتوری حرف زدن افراد اطمینان یافته است؟ آیا این ملاک‌ها مبتنی بر فهم شخصی نویسنده بوده است یا تابع قواعد عقلایی و عرفی نوعیه است که برای نوع مخاطبان اندیشمند همان وثاقت و اعتبار را به وجود می‌آورد؟ آیا لازم نبود که در چنین موضوع مهمی که در آن به قول یک راوی و صرفاً به اعتبار وثاقتش نزد نویسنده کتاب بسنده شده، نویسنده ملاک وثاقت و اعتبار را بیان کند؟

فصل اول؛ پل حسرت

فصل اول یکی از پرتنش‌ترین فصل‌های کتاب است؛ چراکه میلانی، خواننده را ناگهان با هویدایی که چهره‌ای مظلوم و ستم‌دیده دارد و در بند زندان جمهوری اسلامی است مواجه می‌کند و آشک و آه زیادی از خواننده می‌گیرد. میلانی در این فصل، با طی مراحل، هویدا را در جایگاه مظلومیت می‌نشاند و حکم قساوت و جلادت را برای انقلابی‌ها صادر می‌کند. مطالب مهم فصل اول معمایی هویدا/ به این ترتیب است:

۱. مظلوم‌نمایی چهره هویدا

عباس میلانی در فصل آغازین کتابش، سری زده است به کتابخانه و کتابخوانی هویدا و از آنجا یک‌راست رفته است به زندان جمهوری اسلامی در سال ۵۸ و معلوم نیست که به چه دلیل یا بهانه‌ای زندگی پیشین هویدا را فاکتور گرفته است. از این رو، آغاز میلانی را باید حرفه‌ای و زیرکانه دانست که خواسته در آغازین سخن قصه‌اش، حس مطلوبی از شخصیت هویدا القا کند و در کنارش دیدگاهی منفی از انقلاب و انقلابی‌گری به خواننده منتقل نماید.

طرح مسئله مطالعه دوست‌بودن هویدا و علاقه مفرط او به علم تاریخ در زمان آزادی‌اش و مطرح کردن این مسئله که هویدا از تاریخ برای گذر از آب‌های پرمخاطره «جهان بی‌زانی»^۱ سیاست ایران استفاده می‌کرده یا تاریخ را به عنوان نقشه راه مورد مذاقه قرار می‌داده، نمودار کاذبی از شخصیت پیچیده هویدا است که در ضمن آن، خواننده با کدهای نه‌چندان دقیقی از این شخصیت سیاسی مواجه می‌گردد و با ابهامات و سؤالات پیرامنه‌ای به خواندن این قصه میلانی از زندگی هویدا ادامه می‌دهد! تناقض ارزشی هنرمندانه میلانی وقتی در ذهن مخاطب غیر حرفه‌ای شکل خواهد گرفت که ببیند چنین شخصیت فرهیخته‌ای توسط شاهی که حالا دیگر تاج و تختش به زوال رفته به زندان افتاده، و سپس این رویه توسط نظام نوپای انقلابی ادامه یافته، و شاید در خلأ اطلاع دقیق از پیشینه سیاه و عملکرد سراسر ظلم و تباهی هویدا، به نوعی هویدا را به منزله محکوم بی‌گناه خواهد یافت؛ اگر او را حق به جانب و مظلوم نداند! نکته دیگر طرح کلیدواژه «جهان بی‌زانی سیاست ایران» و پیوند دادن آن با دوران انقلاب اسلامی است که شاید به گونه‌ای فرایندی، به دنبال مخابره پیامی منفی در مورد انقلاب اسلامی است که به دنبال ایجاد یک قرینه‌سازی بی‌ربط بین انقلاب اسلامی و رژیم طاغوت صورت پذیرفته است. او پروژه مظلوم‌نمایی را وقتی ادامه می‌دهد که از فرار شاه می‌گوید که با

۱. همان، ص ۲۳.





اینکه هویدا- این نوکر وفادار- را در زندان رها کرده، خانواده و حتی سگ مخصوصش را هم همراه می‌برد و از مهلکه می‌گریزد. این پروژه وقتی بیشتر تقویت می‌شود که نویسنده مخاطب را با هویدایی مواجه کند که به اختیار خویش در هنگامه پیروزی انقلاب اسلامی در ایران- و در زندان- مانده و خود را مثلاً تسلیم نیروهای انقلاب کرده است. میلانی البته «رهایی از مخاطرات بالقوه» را دلیل عدم فرار هویدا معرفی می‌کند و تا حدودی بر ابهام علت عدم فرار هویدا می‌افزاید و اصل اختیاری بودن بقای وی در ایران بعد از انقلاب را مطرح می‌کند.^۱

عباس میلانی در ادامه با اشاره به گرایش شدید هویدا به مطالعه در ایام حبس، به وجود قرآنی طلاکوب به عنوان تنها کتابی که در کنار تشک سلولش بوده اشاره می‌کند و در ادامه بالحنی طعنه‌آمیز به این کتاب مقدس، بیان می‌دارد که هویدا «قرآن را نه برای ارشاد معنوی و سلوک روحی که برای تدارک دفاعیات خود در دادگاه» به کنار خویش گذاشته است! این طعنه از آن جهت دردناک می‌نماید که هویدایی که بیشتر عمرش را در جهت بی‌احترامی عملی به فرامین قرآن گذرانده، راه شاه را رفته، می‌خواهد با تمسک به ظاهر چند آیه شریفه، بر تمام گذشته سیاه خویش سرپوش گذارده، برای محکمه اسلامی، دفاعیات قرآنی بنویسد! و حال که دفاعیاتش در محکمه اسلامی پذیرفته نشده، نویسنده به خود جرئت می‌دهد که اصل اسلامی بودن محاکم در حکومت اسلامی را زیر سؤال برده، گمان هویدا به محاکمه بر طبق موازین اسلامی را گمانی خام معرفی کند. گمانی که سر در آخور فریب و نیرنگ داشت!

میلانی در کنار این طعنه‌های خوش لعابش توضیح نمی‌دهد که هویدا به چه جرمی محاکمه شده و با چه مضامینی به دفاع از خویش پرداخته است که حال نویسنده شبهه مظلومیت وی را به انحاء مختلف القا می‌کند! وی همچنین توضیح نمی‌دهد که کدامین محکمه را می‌شود در زیر آسمان این جهان یافت که داعیه پایبندی به اصول اولیه قضاوت بر مبنای اصول انسانی- و نه حتی اسلامی- داشته باشد و در عین حال بتواند کسی مانند هویدا که تحت رسوایی‌اش سال‌هاست از بام افتاده و در دفتر تاریخ، سطور قطوری متوجه جنایات او و امثال اوست، را تبرئه کند! آیا علنی بودن محاکمه در یک محکمه اسلامی بر طبق موازین دقیق دینی و دفاعیات قرآنی می‌تواند حتی احتمال ضعیفی از تبرئه فردی مانند هویدا را به ذهن متبادر سازد؟!

۲. تطهیر شخصیت‌های مورد علاقه

در ادامه عباس میلانی برای اینکه رشته نسبی هویدا را به مسجد و منبر و تقدس گره زده باشد، از مسجد سپهسالار یا همان مسجد شاه - که به نوعی مسجد حکومتی و سلطنتی محسوب می‌شد و از این رو همه منتسبین به آن با بدبینی از طرف متدینین و علما دیده می‌شدند - با تجلیل فراوان سخن به میان می‌آورد و بیان می‌دارد که این مسجد از موقوفات سپهسالار، دایی مادر هویدا، یعنی افسر الملوک بوده است و از این رو، مادر هویدا به عنوان یکی از متولیان این موقوفه، ماهانه حدود صد تومان از عایدات مسجد دریافت می‌کرده است. گذشته از قداست‌سازی میلانی برای هویدا، سخن اینجاست که اگر مسجد توسط جد مادری وی وقف شده بود، به چه منظور این حقوق ماهیانه که از موقوفات این مسجد بود به مادر هویدا اختصاص داشت؟!

کتاب عباس میلانی پر است از کنایه‌های معنادار و مرموزانه و تصویرسازی‌های تخیلی که در پی ایجاد تصویر ذهنی مورد قبول نویسنده به مخاطب است؛ هر چند این تصویر کلی، کمترین ارتباط را با واقعیت و حقیقت داشته باشد. او در یکی دیگر از این تصویرسازی‌هایش در صفحه ۲۷ کتاب، دستگیری ایادی رژیم شاه توسط مردم انقلابی و زندانی کردن آنها در مدرسه رفاه - محل اقامت امام بعد از بازگشت به ایران - را به منزله تقدیم پیشکش و هدیه به سران انقلاب توصیف کرده است. این عمل مردم انقلابی را به تقدیم پیش‌کشی هدایا توسط رعایا به پادشاهان ایران باستان مانند کرده است! تصویرسازی غلط و جهت‌داری که در عین بی‌انصافی و با حقد و کینه تمام نسبت به راهبران معنوی نهضت اسلامی صورت گرفته است که اینان - که پرچمدار مقابله با ظلم دامن‌دار رژیم شاهنشاهی بوده‌اند - را در مقام مقایسه با پادشاهان ظالم ایران باستان قرار داده و مردم مظلوم ایران را که سال‌ها خون عزیزان‌شان توسط همین ایادی خون‌آشام شاه مکیده شده، را به رعایای ایرانی مانند کرده است! بدیهی است این قرینه‌سازی‌های داستانی، که به هیچ‌وجه در تاریخ‌نگاری پسندیده نیست، منجر به القای تلقی غلط از تاریخ می‌شود و به نظر می‌رسد نویسنده با به کارگیری این تکنیک‌های ادبی، به دنبال تحریف واقعیت‌ها و ایجاد نوعی تنفر از رهبران انقلاب اسلامی است.

۳. طرح ادعاهای بدون دلیل

میلانی در کتابش ادعا می‌کند که «هفت‌تیری که در قتل منصور به کار رفت توسط هاشمی رفسنجانی تأمین و تدارک دیده شده بود.»^۱ او برای این مسئله به کتاب دوران





مبارزه نوشته هاشمی رفسنجانی صفحه ۳۳ ارجاع داده است. ولی وقتی به همین صفحه از کتاب *دوران مبارزه* رجوع می‌کنیم می‌بینیم که در آنجا مطالبی راجع به قتل منصور نوشته شده ولی هاشمی هیچ نقشی در آن نداشته است و درباره چنین ادعایی که هفت تیری که در قتل منصور به کار رفته را هاشمی تدارک کرده باشد اصلاً حرفی به میان نیامده است.^۱ علاوه بر اینکه دفتر هاشمی رفسنجانی در قالب نامه‌ای به ناشر *معمای هویدا*، این مسئله را تکذیب کرده است.^۲

میلانی در نقد کتاب *زندگی و خاطرات/میرعباس هویدا*، نوشته اسکندر دلدوم، این کتاب را حاوی «گزارشی بسیار منفی و بدبینانه از زندگی هویدا» دانسته که «آمیزه‌ای از شایعات و کنایه با گزیده‌ای از خاطرات انتشار یافته هویداست»؛^۳ و آنگاه میلانی کتاب مذکور را «تخریب‌کننده و سراسر غیر قابل اعتماد» نامیده و در آخر در کمال بی‌انصافی علمی، از این که کتاب به چاپ چهارم رسیده است، مصادره به مطلوب کرده و چنین عنوان کرده که این مسئله حاکی از کنجکاوی رو به تزاید نسبت به زندگی هویداست.

همان‌طور که پیداست، لحن غیر علمی و بی‌انصافانه میلانی در نقد کسی که پیش از وی به نگارش زندگی‌نامه مستند از هویدا پرداخته، نشان از مشی غیر علمی او در نقد مخالف خویش و همچنین خوی جهت‌گیرانه و تطهیر‌گرایانه او نسبت به شخصیت‌های مورد علاقه خویش از جمله هویدا دارد. این در حالی است که او در سطور و صفحات اولیه کتابش خود را از هر گونه جهت‌گیری و دخالت علایق و سلاقی شخصی در نگارش کتاب مبرا دانسته است. وقتی کسی مثل میلانی نسبت به کتابی چنین موضعی دارد بدون اینکه مستندی ارایه کند، چه انتظاری می‌توان داشت که کاری علمی و مستند و محققانه ارایه کرده باشد؟!

میلانی در فراز دیگری از کتابش مدعی می‌شود که هویدا در سال ۴۴ و در دوران صدارتش به مرحوم سید احمد خمینی کمک کرده تا پاسپورت بگیرد و به پدرش در تبعید بپیوندد!^۴ که او برای این مدعای خود هیچ سندی ارایه نمی‌کند و حتی به طور واضح معلوم نیست که از چه کسی این مطلب را نقل کرده است. بدیهی است فرزند کسی که این همه دشواری به خود راه داده تا با سلسله منحوس شاه و ایادی‌اش - از جمله

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، *دوران مبارزه*، زیر نظر محسن هاشمی، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۴-۳۳.

۲. عباس میلانی، همان، ص ۴۷۳.

۳. همان، ص ۴۷۲.

۴. همان، ص ۲۹.



هویدا- مبارزه کند و در این راه به اندازه سر سوزنی هم کوتاه نیامده است، چگونه در مسئله‌ای مانند دیدار پدر، به کسی چون هویدا متوسل می‌شود برای گرفتن پاسپورت؛ یا حتی چگونه ممکن است واسطه‌گری و کمک چنین فردی را قبول کند؟! واقعیت این است که رژیم شاه و دولت هویدا به شادروان سید احمد خمینی پاسپورت نداد و آن مرحوم ناگزیر شد از راه مخفی از ایران خارج شود و به ملاقات پدر در نجف برود و آنگاه که از این سفر به ایران بازگشت به اتهام خروج و ورود غیر قانونی دستگیر و بازداشت شد و برخی از روزنامه‌ها نیز دستگیری و بازداشت او را بازتاب دادند.

باید گفت این مطلب از خلاف‌گویی‌های واضحی است که اسناد متقن فراوانی آن را رد می‌کند؛ طبق اسناد محرمانه ساواک- که عباس میلانی به رغم ادعایش مبنی بر مطالعه همه اسناد موجود، حتماً آن را ندیده یا نخواسته ببیند- پس از انتقال امام خمینی (ره) از ترکیه به عراق و تصمیم خانواده ایشان به منظور سفر به عراق در آبان‌ماه ۱۳۴۴ ش، ساواک به بهانه اینکه سید احمد مشمول نظام وظیفه است، در مورد صدور گذرنامه برای ایشان اشکال تراشی کرد.^۱ در سند شماره ۱۷۶۸۶/۲۰ الف به تاریخ ۴۴/۸/۱۸ آمده است؛ مشارالیه مشمول دیپلمه است و به همین جهت صدور گذرنامه عراق برای وی خالی از اشکال نمی‌باشد... ضمناً محتمل است که از طریق غیر مجاز به عراق مسافرت نماید؛ که همین اتفاق هم می‌افتد و مرحوم سید احمد در این سال به صورت مخفیانه به عراق می‌رود.

در ۸ تیر ۱۳۴۶ سید احمد خمینی به دلیل خروج غیر قانونی بازداشت شد که بعد از مدت کوتاهی در ۴۶/۵/۲۴ آزاد شد. در اسناد ساواک با اشاره به این مطلب گفته شده که ایشان قبلاً نیز به عراق رفته بود و دستور داده می‌شود که چنانچه وی قصد خروج غیر مجاز داشت، جلوگیری شود.^۲ علاوه بر اسناد مذکور، اسناد دیگری نه تنها کذب بودن ادعای میلانی را نشان می‌دهد بلکه صحت اطلاعات تاریخی کتاب وی را مورد تردید قرار می‌دهد:

۱. سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد به روایت ساواک، ج ۱۵، ص ۳۵۰.

۲. همان، ۴۶/۸/۱۸-۳۱۶/۴۵۷۶۶، ص ۳۵۱.



بازداشت سید احمد
مصطفوی فرزند آیت‌الله
خمینی توسط مامورین
عراقی

آقای سید احمد مصطفوی
فرزند آیت‌الله خمینی که بطور
غیرمجاز بعراق سفر کرده بسود
همراه عده‌ای وسیله مامورین
عراقی دستگیر و در تاریخ
۸/۴/۶۴ تحویل مامورین مرزی
کشور شاهنشاهی ایران گردیده
است در تحقیقاتی که بعمل آمده
روشن شده مشارالیه قوچاردیگر
بطور قاچاق ازم مرز ایران گذشته
و بعراق عزیمت نموده است.

خبر مذکور در تاریخ ۱۳۴۶/۵/۲۳ در روزنامه کیهان و اطلاعات منتشر گردید و در آن اشاره شده است که سید احمد خمینی دو بار به طور قاچاق از مرز ایران به عراق رفته است. اگر ادعای میلانی درست باشد و هویدا برای ایشان پاسپورت درست کرده است، چگونه ایشان به جرم خروج غیر قانونی و بدون پاسپورت در عراق بازداشت می شود؟ ساواک در دو گزارش دیگر به خروج بدون پاسپورت مرحوم سید احمد خمینی اشاره می کند:



۱- شماره	از	تعداد
۲- شماره	از	تعداد
۳- کل سوم	۳۱۶	
۴- شماره	از	تعداد
۵- شماره	از	تعداد
۶- تاریخ گردآوری	۶۶/۵/۶۸	
۷- پیوست		
۸- اگر نه گویا غیر		

شماره / تاریخ ۱۳۰۳-۱۶/۵/۶۶

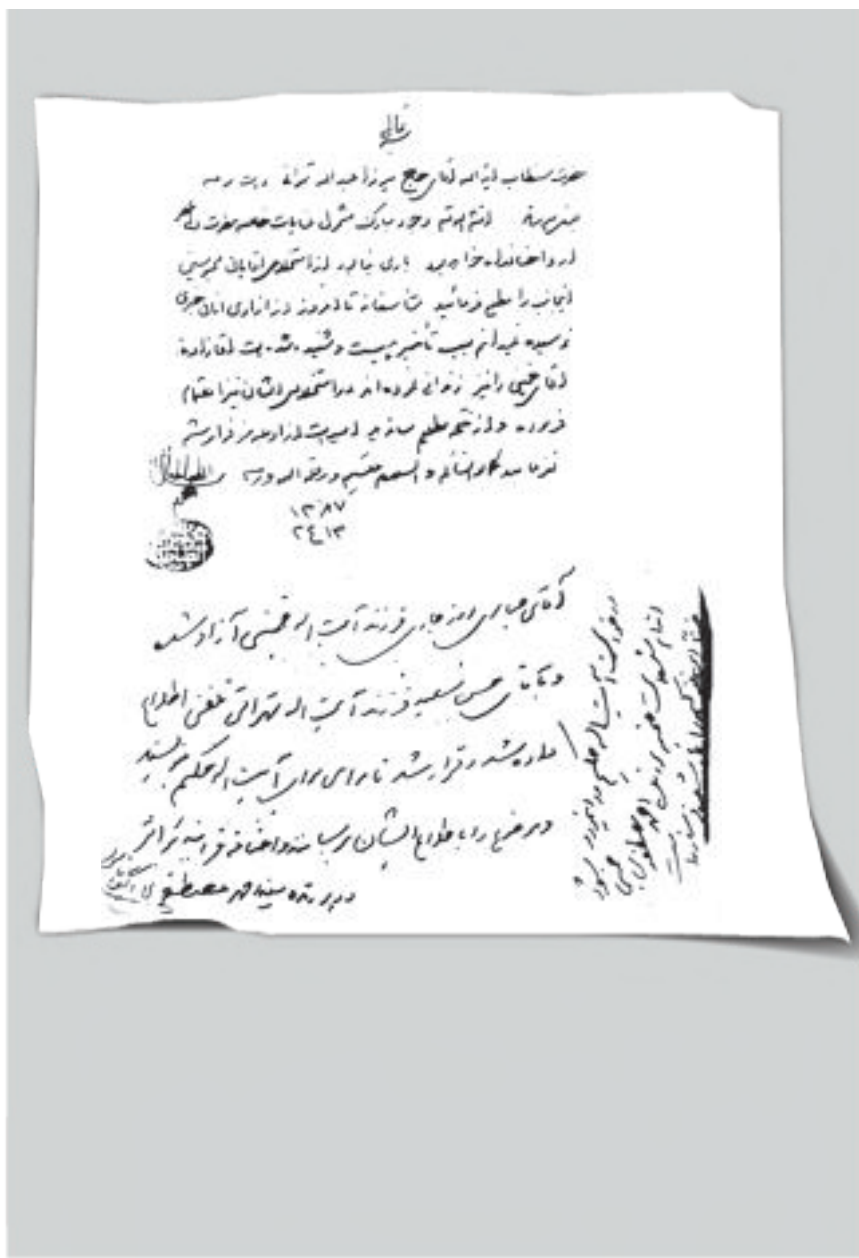
برای گزارش مولا فی

- ۱- ساجد مصطفوی حدود هشت ماه قبل بخبر غیر مجاز از مرز سرخس به عراق وارد گردیده.
- ۲- نامبرده بواسطه استبدادین تهریه - فعالیت سیاسی پیچیده نداشته و در تمام مدت اقامت خود در نجف اشرف تماس تنگویی با افراد شناخته شده نداشته است.
- ۳- بخیریکه ظاهر مشهود است از نظر عقلی کامل نیست.
- ۴- بخیریکه شنیده شده مشارالیه هنگام بازگشت در روز دستگیر شد و اساتید برجسته و محققان متعابا بهر طرف جویید - منوجه.



فهرست اسامی و نامها
در متن و در پیوسته
۵/۹

اسناد موجود بدون هیچ شبهه‌ای تاریخ‌سازی‌ها و افسانه‌سرایی‌های عباس میلانی در مورد هویدا و خدمات وی را بر ملا می‌سازد. در کنار این اسناد، نامه مرحوم آیت‌الله سید محسن حکیم در مورد آزادی فرزند امام از زندان رژیم بعث به جرم ورود غیر قانونی و بدون پاسپورت به عراق تردیدی در جعلی بودن ادعاهای عباس میلانی مبنی بر کمک هویدا برای گرفتن پاسپورت جهت فرزند امام و پیوستن وی به پدر در تبعید باقی نمی‌گذارد.





البته مشخص است که چرا عباس میلانی و امثال وی چنین جعلیاتی را به نام تاریخ به خورد مردم می‌دهند. وی در این دروغ‌بافی‌ها و مظلوم‌نمایی‌ها علاوه بر تطهیر کارگزاران فاسد و بی‌رحم رژیم پهلوی - که خانواده وی نیز بخشی از این کارگزاران هستند - نه تنها در پی تطهیر خانواده خود می‌باشد بلکه این گونه القا می‌کند که امام خمینی و پیروان او به رغم خدماتی که هویدا به آنها رایحه داده است به وی رحم نکردند؛ تا از این طریق با یک تیر دو نشان زده باشد؛ هم کارگزاران رژیم پهلوی و عنصری مثل هویداها و شادمان‌ها (دایی‌های عباس میلانی در ساختار الیگارشسی رژیم پهلوی) را تطهیر نماید و هم چهره‌ای خون‌ریز و بی‌رحم و فاقد اخلاق از انقلابیون به نمایش گذارد.

اما در مورد مسئله قاچاق هویدا، میلانی بسیار هنرمندانه سعی مذبوحانه‌ای در تطهیر وی داشته است. این رویه وی در صورتی که به درستی واکاوی گردد، می‌تواند سرآغازی بر اطلاع از سیره تاریخ‌نگاری افراد مشکوک باشد؛ افرادی که به طرز عجیبی با کتمان بخشی از حقایق یا تحریف بخش‌های دیگر - که در موضوع خاص فعلی، از موارد واضح هم است - در پی انحراف تاریخ و نگارش جهت‌دار آن هستند.

میلانی در فصل‌های «زائر پاریس» به طور اشاره‌وار و در فصل «بازگشت به پاریس» به طور تفصیلی به موضوع قاچاق ارز و طلا توسط هویدا و منصور و نیز دستگیری ایشان در سال ۱۳۲۵، وارد شده و با انبوهی از اتهام‌زنی‌های بی‌سند به اصحاب رسانه، سیاستمداران وقت و تاریخ‌نگاران بی‌غرض، و با تمسک به احتمالات فرضی که منشأیی غیر از تخیلات ایشان ندارد و از همه مهم‌تر اتکا به اسناد وزارت خارجه فرانسه که فقط وی موفق به مشاهده آنها شده و به قول خودش اجازه عکس‌برداری از آنها هم نداشته، سعی در تبرئه هویدا از این اتهام آشکار دارد.

او این فرضیه را مطرح می‌کند که در آن جریانی از ایرانی‌ها را در این داستان مقصر جلوه می‌دهد که خواسته‌اند از سرداری و همراهانش انتقام بگیرند و این است که اولین مقاله در این موضوع را به روزنامه حزب مردم - ارگان مظفر بقایی - منتسب می‌کند و این در حالی است که در همان تاریخی که میلانی ادعا دارد بقایی به شایعه‌سازی علیه هویدا پرداخته تا ضمن تسویه حساب سیاسی، برای کمونیست‌ها خوش‌رقصی کند، روزنامه کیهان نیز به این موضوع پرداخته است و این است که فرضیه میلانی در همین ابتدای کار به مشکل برمی‌خورد. میلانی همچنین روزنامه‌های ایرانی را به مزدور بودن متهم می‌کند که از افراد پول می‌گرفتند تا از ذکر نام آنها خودداری کنند و این در حالی است که اگر این فرض هم صحیح باشد، آیا به راستی هویدا آدم اهل بند و بست پارتی نبوده



است؟ اگر این طور است، سیر پیشرفت وی که از توصیه صبح ازل به دوستان ایرانی شروع می شود و در حمایت سرداری (دایی اش) و شوهر خاله اش در فرانسه و آلمان تکمیل می گردد و در ارتباط نزدیک با عبدالله انتظام به ترکیه و آلمان و انواع مسئولیت ها در ایران کشیده می شود، چگونه قابل توجیه است؟! میلانی بهتر از هر کسی می داند که اگر با این مسائل می شد از اتهام هویدا پرده پوشی کرد اینها چندین برابر بیشتر از دیگران می پرداختند تا این لکه ابر سیاه در افق اشتهاشان، ناپیدا گردد و تا آخر عمر دامنگیرشان نشود!

از این گذشته، وقتی هویدا در زمان نخست وزیری به فرانسه سفر می کند، نشریات فرانسوی نیز این مسئله را تصریح می کنند که باید از ایشان پرسید، به راستی آیا مناط مورد استدلال شما - شایعه سازی و تسویه حساب شخصی و نیز مزدور بودن نشریات ایرانی - در مورد نشریات فرانسوی نیز قابل استفاده است؟

دلیل دیگر بر رد ادعا و فرضیه موهوم میلانی اینکه بر طبق اسناد موجود، هویدا از کسانی است که ارتباط گرمی با روشنفکران چپ داشته و به قول برخی - که میلانی هم به آن اذعان دارد - یک روشنفکر چپ گرای غیر قابل اصلاح خوانده می شده است. این را باید به ارتباط خاص وی با... مسئول حزب توده ایران - اضافه کرد که به قلم کیانوری به آن اشاره رفته است.

پس اگر چپ ها هم توطئه ای در سر داشته اند، قطعاً باید هویدا از این قاعده مستثنا می شد!

میلانی با توسل به عبارات عوام پسند، در پی ارایه شخصیتی مخالف دوست و همیار با نوع مردم، از هویدا است و مدعی می شود که هویدا کمک های بسیاری حتی به مخالفان حکومت کرده و در جایی دیگر از قول فریدون هویدا نقل می کند که وی «سالانه حدود ۱۱ میلیون دلار» از بودجه محرمانه دولت را تنها به یک بخش از مخالفین پرداخته بود!^۱ سؤال اساسی اینجا است که بر فرض صحت چنین مدعای دور از ذهنی، این کمک شامل چه گروه ها و سازمان ها و سهم کدام بخش از مخالفین شده است؟ و دیگر اینکه هویدا که خود در حوالی رأس هرم قدرت بود، به چه منظور این اندازه از بودجه دولتی را صرف مخالفانی می کرد که حتماً اندیشه نابودی رژیم را در سر داشتند؟ یا باید سناریوی دیگری را فرض کرد که در آن، همین کمک ها هم به منظور ایجاد رانت و باندی تازه برای استحکام قدرت رژیم و شخص هویدا باشد و آن طیف های به اصطلاح مخالف که



شایسته چنین کمک‌هایی بوده‌اند، می‌بایست همان طرفداران نظریه دعوای زرگری با رژیم باشند که در واقع به منظور جلوگیری از حرکت‌های اصیل انقلابی و به نحوی در جهت بقای شاه و سلطنت به شیوه پارلمانتاریستی انتقاد می‌کردند!

نگاه‌بندی هویدا به این گونه حاتم‌بخشی‌ها از بیت‌المال وقتی روشن می‌شود که عباس میلانی - که خود را ظاهرأ متعهد به تطهیر هویدا می‌داند - چندین بار به انتظار قلبی هویدا به کمک مخالفان در قبال کمک‌های پیشین اشاره می‌کند و این دستگیری و نجات را - به دلیل آن کمک‌های مبهم و غیر مستند - به نحوی حق هویدا می‌داند! و همچنین آمادگی هویدا برای کمک به دیگران را به عنوان یکی از رازهای بقای هویدا می‌شمارد. گفتنی اینکه هویدا و مدافع وفادارش میلانی، مناسبات در نظام اسلامی و پایبندی به فرامین عادلانه اسلام ناب را با رویه‌های فاسد درباری اشتباه گرفته، از انقلابیون مسلمان، انتظار بند و بست با فاجر و فاسدی چون هویدا را داشته‌اند! و حال که راهبران انقلاب به این زیاده‌خواهی‌های وقیحانه تن نداده‌اند، میلانی و امثال او حکومت اسلامی را متهم به بی‌انصافی کرده، خود را در مقام ناسزاگویی به آن می‌بینند!

۴. کشف ارتباط وثیق بنی‌صدر و هویدا

اشاره به رابطه وثیق بنی‌صدر و هویدا از نکات قابل تأمل کتاب است. آنچنان که به قول بنی‌صدر، هویدا با آنکه دین نداشته ولی آدم شریفی بوده، و برای رهایی دوستان بنی‌صدر به او کمک می‌کرده، و کم‌کم از هویدا خوشش آمده؛ به گونه‌ای که هویدا تنها کسی از رژیم پهلوی بوده که در هنگام خروج از کشور برای خدا حافظی به دیدارش می‌رفته است.^۱ مسئله رابطه وثیق بنی‌صدر که آن وقت‌ها به عنوان چهره‌ای مخالف رژیم پهلوی شناخته می‌شده با هویدا که از استوانه‌های سلطنت فاسد پهلوی بوده است، بسیار معنادار و درخور توجه است. به راستی چه چیزی می‌تواند بین یک مبارز و بین یک کارگزار رژیم دیکتاتوری به این اندازه پیوند ایجاد کند؟! شاید منظور از مخالفینی که کمک‌های آنچنانی فوق‌الذکر را از هویدا دریافت می‌کرده‌اند نیز کسانی مثل بنی‌صدر بوده باشند؛ اما با چه نیتی و برای انجام چه خدمتی؟ نکته دیگر اینکه کسانی که به هر نوعی ناخالصی داشته باشند، سر آخر با هم کیشان واقعی‌شان همراه و هم‌عاقبت می‌گردند و بنی‌صدر و هویدا نیز از این قبیل‌اند. با آنکه بنی‌صدر خود را با مهارت تمام در صفوف انقلابیون جا داده بود و همزمان در میان سران رژیم سابق نیز ارتباطات وثیقی داشت، اما سرانجام تحت رسوایی‌اش از بام افتاد و به دامن همین به قول خودش

بی‌دین‌ها لغزید و نفاقش را آشکار کرد.

۵. توهین به امام خمینی (ره)

عباس میلانی در بیانی ماهرانه به حریم امام نیز وارد شده، در پی زیر سؤال بردن آن مرد خدا بر می‌آید. او بیان می‌دارد که امام خمینی (ره) با فرستادن سید احمد و بنی‌صدر به عنوان دلداری به زندانیان، به آنان گفته بودند که «...از این پس با شما به عدالت رفتار خواهد شد. آسوده باشید که بر طبق موازین اسلام محاکمه خواهید شد»؛ و آنگاه دو صفحه بعد، پس از اینکه زندانیان مدرسه رفاه - یعنی همان سردمداران جنایت پیشه رژیم سابق - اعدام می‌شوند، کلمات تسکین‌بخش امام را «زودگذر و ناپایدار» می‌خواند و این اعدام‌ها و درج تصاویر اعدامیان در روزنامه‌ها را نمودی از «قهر انقلابی» می‌شمارد. غافل از اینکه فحوای کلام امام نه عفو و بخشش خیانت‌کاران خطرناکی چون نصیری، ناجی، رحیمی و خسرو داد، بلکه اجرای عدالت در مورد اینان بود و محاکمه بر طبق موازین اسلامی که آن هم به معنای عدم اعدام نیست و مسلم است که این جماعت خونخوار که مستقیم یا غیر مستقیم در ریختن خون بسیاری از مردم مظلوم شراکت داشته‌اند، قابلیت رهایی ندارند و لذا جای خرده‌گیری بر امام عزیز - که با دشمن خونخوارش نیز انسانی رفتار می‌کند - نمی‌ماند؛ یا جای متناقض جلوه دادن یا غیر عملی جلوه دادن سخنان ایشان نیست بلکه این سخن - اگر به صداقت واسطه نقل که بنی‌صدر باشد، اعتماد کنیم - ریشه در سیره علوی دارد که ساعتی قبل از اعدام قاتلش ابن‌ملجم هم نهایت مهربانی و جوانمردی را با وی داشت و این نه به معنای آن است که به جرم مجرم رسیدگی نشود بلکه به این معناست که در اسلام مجرمانی با این سوءسابقه نیز از حقوق انسانی برخوردارند.

میلانی در ادامه بحث‌های جهت‌دارش، بر دامن لک‌دار بنی‌صدر هم رنگ تپه‌پیر می‌پاشد و مدعی می‌شود که بنی‌صدر با لحنی تند به اعدام‌های سران رژیم شاه اعتراض کرده است و آنگاه با خواندن مرثیه‌ای بلندبالا در رثای بنی‌صدر خائن، وی را مظلوم و غربت‌گیر جلوه می‌دهد! انگار بهتر آن است که میلانی به جای تاریخ‌نگاری به پیشه نمایش‌نامه‌نویسی روی آورد؛ هر چند که این نوشته‌های ادبی‌اش، همه عناصر یک داستان یا نمایش‌نامه نمادین و غیر واقعی را دارد.

